

اوضاع اجتماعی ایران در سده دوازدهم هجرت

نوشته: دکتر علینقلی منزوی

برگردان: محمدابراهیم ذاکر^۱

منبع: مقدمه کتاب طبقات أعلام شیعة، الكواكب المنتشرة في القرن الثاني بعد العشرة، نوشته آیت الله حاج شیخ آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸ خ)، تحقیق، تصحیح و مقدمه از دکتر علینقلی منزوی^۲، انتشارات دانشگاه تهران، آبان ماه ۱۳۷۲.

اوضاع اجتماعی ایران در سده دوازدهم هجرت

مهم‌ترین بخشی که در این سده روی داد، فروپاشی فرمان‌روایی صفویان است که در نیمه سده هشتم در اردبیل پایه‌گذاری شده بود که یکی از خاندان بزرگ ایرانی به شمار می‌آمدند که گنوسیزم ایرانی^۳ را یک

^۱ پانوشتها، افزوده‌های مترجم است.

^۲ شادروان دکتر علی‌نقی منزوی فرزند بزرگ حاج شیخ آقابزرگ تهرانی صاحب الذریعة (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹ خ)، محقق و مصحح این جلد هم چون مجلدات دیگر این دایره‌المعارف بزرگ رجال شیعه و اندیشمندان گرانسنگ ایران‌زمین، طبقات أعلام الشیعة نوشته آقابزرگ از سده چهارم تا پایان سده دوازدهم در نه جلد است. او سده‌های چهارم تا نهم آن را در بیروت و دهم تا دوازدهم را در تهران به چاپ رساند.

^۳ گنوسیزم ایرانی عبارت است از نوعی عرفان برگرفته از اندیشه‌های شرقی و توحید اشراقی هند و ایرانی که ایرانیان آن را به عنوان سلاح ایدیولوژیک خود در مقابله با خلفای بغداد به کار گرفتند. شکل‌گیری این اندیشه در نخستین قرون آغاز اسلام بود.

ایدئولوژی برای زندگی فتودالی، اقطاعی و فرمان‌روایی خود بر آذربایجان برگزیدند. هنگامی که عثمانیان استانبول‌نشین خود را در پوشش خلافت و خلیفه‌گری نمایان کردند و در پناه و سنگر آن قرار گرفتند، ره به سوی خاور نهادند، مردم اهل سنت آسیای صغیر و بخش باختری رود فرات تن به فرمان ایشان دادند تا این که به مرزهای آذربایجان رسیدند.

صفویان برای ایستادگی در برابر آنان از اندیشه شیعه‌گری [رفض] دیرین ایرانی (کواکب المنتشرة، ۴۱۲، همین کتاب) کمک گرفتند که در بسیاری از شهرهای ایران، مانند کاشان و قزوین نمود آشکاری داشت و همواره بر پایگاه فلسفی خردورزانه ریشه‌دار در مکاتب و مدارس آن شهرها و مدارس شهرهای اصفهان و شیراز از یک سو و مشهد تا هرات از سوی دیگر، استوار بود، پس صفویان بر آن شدند تا آیین قشری‌گرایی سنی خانوادگی خود را درون پوسته شیعه‌گرایی بگذارند و گردن در برابر تشیع خم کنند و بدان تن در دهند، پس مردم پیرامون ایشان گرد آمدند و بدین گونه شد که یک فرمان‌روایی شیعه پایه‌گذاری گشت تا توانست از پیشروی ترکان عثمانی جلوگیری نماید. ایجاد چنین فضایی، انگیزه‌ای شد تا به اندازه‌ای دانش فلسفه و دیگر علوم و فنون در سراسر ایران زمین، رو به شکوفایی بگذارد.

ما دیدیم که پادشاهی صفوی در سده یازدهم و پس از رویدادهای قزوین به سال ۱۰۰۲ق (روضه النضرة، پانوشت برگه‌ها ۱۸۴ - ۴۹۲) رو به دگم‌اندیشی گراییدند و از سوی دیگر مقام‌های سیاسی اجرایی و قضاوت را

به اخباریان و مهاجران به دور از فلسفه و عرفان دادند، همان‌گونه که قزوینی بدان اشارتی در **تتمیم الامل**^۱، ۱۶۹ داشته است (الکواکب المنتشرة، ۲۹۷). از این‌رو، فرمان‌روایان صفوی از این پس به مسابقه در تظاهر و ریاکاری دینی پرداختند و فشار بر فیلسوفان و خردورزان کلاس‌های درس ایشان وارد آوردند، آنان گروهی از اندیشمندان خردورز، مانند میرداماد (۹۷۰ - ۱۰۴۱ق)، فندرسکی (۹۷۰ - ۱۰۵۰ق) عبدالرزاق لاهیجی (د: ۱۰۷۲ق) و محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ق) بودند.

نتیجه این فشارها مطرح شدن یک مسئله عام در میان روشنفکران و دانش‌آموختگان در پایتخت‌های علمی یاد شده بود که آن: پیدایش یک انگیزه روحی روانی ایرانیان از پذیرش خلافت عثمانی و پافشاری آنان برداشتن استقلال فکری در آغاز سده دهم بود که آهنگ آنان را در ادامه دادن آزادی خردورزی فلسفی و اجتهاد در مذهب تشیع و گنوسیسم اسلامی^۲ بوده است، پیامد آن رشد آموزش‌های مدرسه خواجه نصیرطوسی (۵۹۷ - ۶۷۲ق)

^۱ کتاب **تتمیم امل الامل** نوشته آقا شیخ عبدالنبی قزوینی فرزند محمدتقی (ز: ۱۱۹۷ق)، از رساله‌ها و تکمله‌هایی است که در توسعه و تصحیح اطلاعات **امل الامل** نوشته محدث بزرگ شیخ محمد فرزند حسن حر عاملی نگارش است.

^۲ گنوس Genos واژه لاتین با ریشه یونانی است که در انگلیسی برابر واژه know به معنای شناخت و معرفت قرار می‌گیرد. گنوسیسم بیانگر یک جریان فکری کهن است که بر آگاهی از رازهای الهی و کشف ناشناخته‌های عالم غیب تأکید می‌ورزد. پیروان تفکر گنوسیستی بر این باورند که معرفت از راه تجربه مستقیم مکاشفه یا رهیافت به سنت رازورانه و باطنی به دست می‌آید. در واقع این جریان فکری که قدمتش به قبل از میلاد مسیح می‌رسد دارای عناصری عارفانه و زاهدمسلكانه ای است که در طول تاریخ دستخوش تغییرات فراوانی شده و همچنین تأثیر زیادی بر ادیان مابعد خود از جمله اسلام گذاشته است. گنوسیسم اسلامی در واقع بخشی از مفاهیم الهی و عرفانی خود را از گنوس اقتباس کرده است. که در گرایش‌های اشراقی و عرفانی تجلی یافته است.

تا روزگار منصور دشتکی (د: ۹۴۸ق) و دانشمندان و فیلسوفان میان این دو تاریخ بوده است و افزون بر آن، ایشان به پایش و نگاه‌داشت آن [گنوسیزم ایرانی] از فروپاشی و نابودی در برابر قشری‌گرایی فقیهان دربار خلافت عثمانی، به ویژه دیدگاه‌های ابن تیمیه (۶۶۱ - ۷۲۸ق) و پیروان پرداختند.

از سوی دیگر شرایط یادشده در دربار خلافت عثمانی، موجب شد تا صفویان آرام‌آرام به سوی پذیرش دیدگاه‌های اخباریان بروند و به دنبال آن فشار بر خردورزان و عرفان‌گرایان وارد آوردند تا جایی که شرایط را به گونه‌ای فراهم آوردند که برخی از اندیشمندان برای پاسداشت و نگهداری جان خود از آزار نادانان و گماشتگان فرمان‌روایان لقب اخباری بر خود بنهند (کواکب المنتشرة، ۵۳) و برخی از دانشمندان ناگزیر شدند لقب قطب‌الدین خود را که نخستین پله مفهوم عرفان بر آن استوار است، به بهاء‌الدین تغییر دهند (کواکب المنتشرة، ۶۹۷ - ۷۰۰) شاید این یکی از انگیزه‌هایی مهم بود پیداشده در مردم بود که آنان را از نگاه‌داشت و پایش اصفهان در محاصره سال ۱۱۳۴ - ۱۱۳۶ق در برابر تاخت و تاز افغانان حنفی‌آیین بازداشت؛ البته اینان خود را گروهی وابسته به اهل تسنن می‌دانستند.

شکست صفویان، به دست خودشان انجام گرفت و آن به جهت‌گزینش سیاستی بود که برای اداره فرمانروایی خود برگزیدند و آن از یک سو به دلیل‌گزینش سیاست‌های فشار بر فیلسوفان و خردورزان و از سوی دیگر چیره ساختن اخباریان بر دستگاه‌های قضاوت و آموزش، مسجدها و آموزشگاه‌ها بود. نتیجه درپیش گرفتن چنین

سیاستی آن شد که به هنگام فرمانروایی شاه حسین صفوی (۱۱۰۶ - ۱۱۳۵ق) فرزند سلیمان صفوی با لقب شاه صفی دوم صفوی (۱۰۷۷ - ۱۱۰۵ق) فرزند شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ق) فرزند شاه صفی یکم (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ق) فرزند شاه عباس یکم (۹۹۶ - ۱۰۳۸ق) و نشستن بر تخت پادشاهی، اوضاع به گونه‌ای شد که هدایت در کتاب *روضه الصفای ناصری*^۱ (نک: ← ذریعة، ج ۱۱، شماره ۱۷۸۲) گفت: رقصندگان و مطربان جایگزین دلاوران رزم و مردان سیاست در دربار شدند، و فیلسوفانی هم چون صادق اردستانی ((نک: ← برگه ۳۵۹) را گزاندند و آنان را متهم به کفر کردند و آنان را نوآور و بدعت‌گذار نامیدند.

ناتوانی و ناشایستگی ایشان بر فراز سراسر سرزمین‌ها سایه افکند.

فرمانده ویس غلیجایی برای شکایت از دستبرد افغانان به اصفهان آمد، ولی خوار و شکست خورده بازگشت، پس از او برادرش عبدالعزیز جانشین وی شد و هرات را گشود، سپس فرزندش محمود جای او را گرفت. شاه

^۱ *روضه الصفای سیره الانبیاء والملوک و الخلفاء* تاریخ عمومی به زبان فارسی نوشته محمد فرزند خاوندشاه فرزند محمود با آوازه به میرخواند؛ یا میرخوند (۸۳۷ - ۹۰۴) است. میرخواند در تاریخ جهان را از آغاز آفرینش تا روزگار شاه حسین بایقرا آورده است، سپس با درگذشت میرخواند، نوه دختری او خواندمیر غیاث‌الدین فرزند هم‌الدین خواندمیر (۸۸۰ - ۹۴۳ق) به تکمیل کتاب *روضه الصفای* تا تاریخ سال ۹۲۹ق به صورت تکمله‌ای برآن افزود، سپس رضاقلی خان هدایت طبرستانی (۱۱۷۹ - ۱۲۵۰خ) تکمله‌ای بر روضه الصفای با عنوان *روضه الصفای ناصری* نگاشت و حوادث تاریخی را از آغاز حکومت صفویه تا سال ۱۲۷۰ق گزاره کرد.

صفوی از این رویداد، هراسان شد و چندین لقب و کنیه بدو بخشید، ولی او خشنود نشده و بدان‌ها بسنده نکرد و از پی آن کرمان را گشود و شیراز را نه ماه در میان گرفت و محاصرهٔ اصفهان را ادامه داد. شاه حسین در برابر او، بزرگان دین و پارسایان را گرد آورد و دستور داد به جای رزم و سلاح به دست گرفتن، دعا و ورد و طلسم بخوانند و ببندند. محمود سوم جمادی دوم سال ۱۱۳۴ کلون‌آباد در روستایی از کارگزاری اصفهان و دو روز پس از آن روستای فرح‌آباد را گشود. شاه حسین در ۲۷ رجب همان سال فرزندش طهماسب دوم (آغاز شاهی ۱۱۳۵- برکناری ۱۱۴۴ق) را به ولی‌عهدی برگزید و او را پنهانی در ۲۳ ماه رمضان همان سال به کاشان فرستاد.

محاصره، زندگی را بر مردم اصفهان سخت تنگ کرد تا آن که شاه وادار شد، در بامداد آدینه دوازدهم محرم سال ۱۱۳۵ از کاخ خود در اصفهان بیرون آید و زبونانه در برابر محمود در روستای فرح‌آباد زانو بزد و از فرمان‌روایی و شاهی به سود او دست کشید و با دستان خود تاج را بر سر محمود گذاشت. محمود در چهاردهم محرم به اصفهان درآمد و شاه را در کاخ زندانی کرد، پس از چند روز خبر آن به طهماسب دوم در تبعیدگاهش رسید. او آغاز شاهی خود را در پایان محرم ۱۱۳۵ در قزوین اعلام کرد، ولی هیچ کار رزم‌جویانه‌ای را از خود نشان نداد.

اشرف افغان در شعبان ۱۱۳۶ عموزادهٔ خود محمود را به ادعای دیوانگی بکشت و به جای او بر تخت شاهنشاهی ایران در اصفهان نشست. سال سوم بر تخت نشستن اشرف، عثمانیان بخش باختری سرزمین ایران

را اشغال کردند و از اشرف افغان خواستار تسلیم کردن اسیر او، شاه حسین به ایشان شدند. اشرف سر شاه را در زندان از تن جدا کرد و آن را برای عثمانیان فرستاد. پیکر او را در قم به خاک سپردند.

برخی از وزیران شاه حسین بدین گونه نام گذاری شده‌اند:

۱- شاه قلی فرزند علی خان زنگنه (کواکب المنتشرة، ۴۰۰ و ۵۲۴)؛

۲- محمد مؤمن شاملو؛

۳- طاهروحید قزوینی (کواکب المنتشرة، ۳۹۹ - ۴۰۰)

۴- فتح‌علی خان داغستانی فرزند القاص میرزا؛

۵- محمدقلی خان که سپاه افغان، او را بکشتند.

آن‌گاه در چنین روزگار نادر افشار سربرآورد که شاه طهماسب دوم صفوی او را لقب طهماسب‌قلی داده بود. او هم چون سپاهی جوان، پُرنیرو، پُرکار و شاداب، براندن افغان‌ها از اصفهان و بخش‌های خاوری ایران روی آورد، و پس از سرکوب و بیرون راندن ایشان، عثمانیان را از بخش باختری و روس‌ها را از شمال ایران براند و دور ساخت. نادرشاه از ایل و تبار ترکمنی بود که ایشان ترکان آسیای میانه‌اند که بالیدن و بزرگ شدن آنان برپایه آیین سنی‌گرایی استوار است و این، همان آیینی است که ریشه آن را فرمان‌روایان اموی و عباسی در این سرزمین دوآبند. هنگامی که ترکان در سده سوم هجرت به سوی ایران آمدن، اندک‌اندک عرفان و گنوسیزم اسلامی

ایرانی بر آن‌ها تأثیر گذاشت. سپس به همراه ایرانیان زیر پرچم دوست‌داران خاندان عصمت از تبار محمد (ص) قرار گرفتند که جز خوبی از آن‌ها دیده و شنیده نشده و تابش روشنایی پیامبر محمد (ص) در آن‌ها آشکار است. سپس به رد کردن خلافت و خلیفگانی روی آوردند که جز ستم و کینه‌ورزی به ملت، برخوردی دیگر از آنان دیده نشد و جز نابکاری و تباهی در دربار آنان چیزی دیگر رخ نمی‌نمود.

ایل افشار و نادر نیز به همین گونه بودند. او از دیدگاه دینی، سنی‌آیین بود، ولی تأثیر دوستی خاندان محمد (ص) و شایسته‌تر بودنشان بر خلیفگان و دیگر ستم‌گران بر دیدگاه آنان آشکار بود. او خود را ایرانی به شمار می‌آورد و زبان او ترکمنی، پارسی بود.

هنگامی که نادر سرزمین‌های ایران را از دست بیگانگان بیرون آورد، آزمند به دست گرفتن شاهنشاهی از خاندان صفویه و جابه‌جایی آن به خاندان افشاری خود بود. پس از آن بر آن شد تا آن را از راه گردهمایی مانند؛ یا یک هم‌اندیشی برگزار کند، چون می‌خواست آن را یک گونه پیشرفت دموکراسی به نمایش بگذارد که همانند آن از دست آوردهای اروپا در آن زمان به شمار می‌آمد.

نمایش این پیشرفت را در نوشته‌های قطب‌الدین نیریزی (د: ۱۷۳۱ق) عارف شیرازی می‌توان یافت (کواکب المنتشرة، ۵۹۸ - ۶۰۲). او در رسالهٔ سیاسی خود بر این باور است؛ بایسته آن است با شرط پیمان‌نامه‌ای، همانند پیمان مالک اشتر، پادشاهی صفوی را به آنان بازگرداند (نهج البلاغه، ج ۲: ۵۳). رسالهٔ یادشده را رسول

جعفریان با همیاری کتابخانه مرعشی به سال ۱۳۷۱ خ در قم به چاپ رساند، همانندی‌هایی با نامه تنسر دارد که در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، چاپ اقبال، تهران، (۱۳۲۰ خ، برگه ۱۵-۴۱) آمده است. شادروان پدرم نویسنده [کتاب طبقات اعلام الشيعة] مجموعه‌ای از نوشته‌های سیاسی نیریزی به همراه [کتاب] فصل الخطاب در کتابخانه اسماعیل محلاتی (۱۲۶۹-۱۳۴۳ ق) نویسنده کتاب الآلی المربوطة في بيان المشروطة (ذریعة، ج ۱۸، ۲۶۳، شماره ۳۰؛ ج ۱۶، ۲۹۹، شماره ۸۹۸؛ اعلام الشيعة، قرن ۱۴، ۱۶۳)، ما را وامی دارد بیندیشیم که محلاتی در دفاع از پارلمان و مشروطیت از نوشته‌های سیاسی یاد شده عارف صوفی نیریزی در زمان آغاز شکل‌گیری اندیشه‌های آزادی‌خواهانه اجتماعی در ایران سده دوازدهم هجرت تأثیر گرفته و بهره برده است.

همایش دشت مغان

نادر فراخوانی به فرمان‌روایان سرزمین‌های ایرانی، دانشمندان، قاضیان، امامان جمعه و جماعت داد تا در دشت مغان گرد آیند. این نخستین کنفرانس از دو همایش است که نادر برگزار کرد.

دشت مغان، سرزمینی است که رود کر در شمال و رودخانه ارس در خاور آن قرار دارد و آن در سرزمین آذربایجان قرار گرفته است.

فرمان داد: پیش از آمدن میهمانان دوازده هزار خانه از چوب، برای آنان بسازند تا در زمان ماندگاری ایشان برای همایش، در آن ساکن شوند و افزون بر آن بخش‌های مکمل آن از مسجد و گرمابه برایشان فراهم ساخت.

نادر در شب نهم ماه رمضان سال ۱۱۴۸ ق / بیست و دوم فوریه ۱۷۳۶ م به آن جایگاه فرود آمد و در آغاز همایش با هزار تن از ایشان نشستگی برگزار کرد و به دروغ به وسیله وزیر خود طهماسب جلایر کناره‌گیری خود را از فرمان‌روایی اعلام کرد که به دنبال آن مردم باید یک تن از خاندان صفوی را برای فرمان‌روایی و شاهنشاهی برگزینند، در ضمن گروهی از یاران خود را واداشت تا اعلام کنند، شاهی به جز نادر را نمی‌پذیرند و پس از نشست‌های چندباره در چندین روز و تأکید بسیار حاضران بر تأیید شاهی نادر، او فرمان داد یک همایش عمومی برگزار شود که چهار روز به درازا کشیده شد و در آن نادر چندین شرط برای به دست گرفتن شاهنشاهی و فرمان‌روایی اعلام کرد:

هیچ کس حق بازگرداندن فرمان‌روایی را به خاندان صفوی نداشته باشد؛

ایرانیان نام آیین شیعه و رد کردن خلیفگان چهارگانه در سده نخست را کنار گذارند و تنها بسنده به لقب جعفری کنند که نسبت داده شده به پیروی از امام جعفر صادق (ع) است و همانند نسبت به پیشوایان چهارگانه سنیان در سده دوم هجرت باشد و این که بپذیرند اختلاف آنان با سنیان تنها در مسائل فرعی و نه اصولی دین می‌باشد و این که امامت از شمار اصول دین نمی‌باشد تا آن مشترکات پنج گروه به سده نخست هجرت بازگردد

و به دنبال آن استدلال عقلی در ارتباط با قاعدهٔ لطف در اثبات امامت را کنار گذارند و تنها به استدلال‌های نقلی در امامت بسنده کنند.

ملاباشی رییس‌العلماء در یکی از این روزهای همایش به چپ‌نشین شرط‌های نادر اعتراض کرد.

نادر فرمان داد بی‌درنگ او را بکشند.

گفته‌اند: او را پنهانی کشتند.

حاضران دیگر که طیفی گسترده میان هواداران پذیرش شرط‌های نادر؛ و یا مخالف و بی‌مناک از دست‌دادن

جان، شرط‌های او را پذیرفتند.

به هر روی نادر بر تخت شاهی ایران نشست و سرایندگان برای تاریخ آغاز شاهی او مادهٔ تاریخی در سرودهٔ

خود برگزیدند و آن [الخیر فیما وقع = ۱۱۴۸] بود.

هم‌چنین این عبارت در سکه‌ها زده شد، ولی یکی از سرایندگان با سرودهٔ پارسی خود آن را به [لا خیر فیما

وقع] بدین‌سان تبدیل کرد:

بُریدیم از مال و از جان، طمع ----- به تاریخ لایحیما فیما وقع

شهید زود هنگام همایش دشت مغان، ملاباشی، چه کسی بود؟

کتاب *شجره‌نامه خاتون‌آبادی* (ذریعة، ج ۱۳، ۲۳۶، شماره ۱۲۵) گوید: سید محمد فرزند صالح خاتون‌آبادی (نک: ← برگه ۶۶۴) ملاباشی را برای شاه تهماسب دوم (۱۱۳۵-۱۱۴۴ق) به عنوان دبیر برگزیده شد. سید عبدالله جزایری در کتاب *الاجازة*، (چاپ سمایی، برگه ۱۷۹ - ۱۸۰) نیز همین مطلب را بازگو کرده است. کتاب *عالم‌آرای* نادری، ج ۲، برگه ۴۵۵ نیز نام او را خط زده، بر روی آن عنوان ابوالحسن ملاباشی را نوشته است. به هر روی او به جز عبدالحسین ملاباشی شهید در همان سال و با همان اتهام به دست نادر شاه می‌باشد.

نام برخی از اعضاء و شرکت‌کنندگان همایش دشت مغان به پیوست می‌آید که شادروان پدرم نویسنده [طبقات اعلام الشیعة] در این جلد یاد کرده‌اند:

ابراهیم قمی فرزند محمدباقر رضوی (کواکب المنتشرة، ۱۸)؛ احمد قزوینی فرزند ابراهیم کواکب المنتشرة، (۴۴)؛ صدرالدین قمی فرزند قاضی سعید (کواکب المنتشرة، ۳۸۲)؛ عبدالحسین ملاباشی (کواکب المنتشرة، ۴۲۱)؛ علی‌اکبر طالقانی (کواکب المنتشرة، ۴۹۶)؛ عبدالرحیم سبزواری (کواکب المنتشرة، ۴۲۶)؛ عبدالله جزایری (کواکب المنتشرة، ۴۵۶)؛ محمد خاتون‌آبادی (کواکب المنتشرة، ۶۶۴).

از آن جایی که نادر، برخاسته از یک خانواده سنی بود، هرگز معنی گردآمدن و به هم رسیدن عصمت الهی در یک آدم کامل قرارگرفته در رأس مدینه فاضله را نمی فهمید، همان گونه که آن را فارابی در فصل ۲۶ کتاب خود *آراء اهل المدينة الفاضلة* گزاره کرده بود. هم چنین انطباق آن را بر معصومان خاندان پیامبر (ص) پذیرا نبود. او بر آن شد تا هم آوایی سیاسی میان شیعه پذیرای عصمت و سنی ردکننده آن، پدید آورد. هنگام پایان همایش دشت مغان، تاج گذاری شاهی او به عنوان شاهنشاه بر ایران به پایان رسید، فرستاده ای به دربار خلیفه عثمانی گسیل داشت تا از او پذیرش آیین های پنج گانه [به جای چهارگانه حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی] را درخواست کرد که آن پذیرش شیعیان به عنوان آیین پنجم به همراه آیین های چهارگانه سنی آیینان باشد. پس از آن که نماینده وی از دربار عثمانی شکست خورده بازگشت، نادر رو به سوی خاور گذاشت و در اندیشه گشودن هند برآمد، چون بر این گمان بود، چنانچه هند را بگشاید، می تواند اراده خود را بر خلیفه ترک عثمانی تحمیل کند، پس به همراه ارتشی کوچک راه افتاد، سفری را آغاز کرد که دو سال و هفت روز به درازا کشید. آغاز آن روز نخست ماه صفر ۱۱۵۱ و پایان آن هفتم صفر ۱۱۵۳ بود.

نبردی تمام عیار در چندین جنگ داشت که ره آورد آن: شهر لاهور در ماه رمضان **تصرف** کرد و محمد شاه در دهلی در ماه ذی حجه ۱۱۵۱ تن به شکست داد.

نادر به عنوان این که میهمان و میزبان هر دو از خاندان تیموریان هستند و با یکدیگر نبرد نمی‌کنند، تاج و تخت و فرمان‌روایی شاهی هند را به محمد شاه بازگرداند، (جهان‌گشای نادری، برگه ۳۲۷)، سپس نادر در ماه صفر ۱۱۵۳ به سرزمین خود به همراه مال و منال و غنیمت بسیار بازگشت.

او در همان سال ۱۱۵۳ خوارزم را گشود. سپس به مشهد و بارگاه امام رضا (ع) بازگشت. او بسیار کوشید که ایرانیان را وادار به کنار گذاردن آیین شیعه برای خوشنودی خلیفه عثمانی کند.

گروهی از سنی‌آیینان به عنوان رایزن، در دربار نادر، فعالیت داشتند. اینان وظیفه جاسوسی علیه دانشمندان شیعه و رزمندگان علیه حکومت نادر و فراخوانی مردم برای سنی‌آیین شدن داشتند و گزارش‌هایی از شیوه اندیشیدن و موضعگیری آنان به نادر می‌دادند نادر نیز آشکارا؛ یا نهان آنان را می‌کشت، مانند برخورد او با شیخ الاسلام، حسین خاتون‌آبادی فرزند ابراهیم (کواکب المنتشرة، ۱۹۶) است.

امام افندی (کواکب المنتشرة، ۷۵) یکی از این رایزنان دسیسه‌چین بود.

از سوی دیگر اخباریان و قشری‌گرایان شیعه از آیین سنی نادر و قشری‌گرایی او علیه اصولیان و فیلسوفان، سود جستند. ما گروهی از هم‌روزگاران ایشان را هم‌چون رفیع گیلانی در گروه اخباریان (کواکب المنتشرة، ۲۸۳) و ذوالفقار اصفهانی (کواکب المنتشرة، ۲۵۷) در گروه اصولیان، خردورزان و خردگرایان می‌بینیم که از صدای شیرازی و فیض و آموزشگاه آنان دفاع می‌کنند که به معاد روحانی باور دارند. اینان اخباریان شیعه را متهم به

سنی‌گرایی می‌کنند و یاران رفیع گیلانی از او و اخباریان دفاع می‌کنند که ایشان چگونه از تسنن نادر و ازبکیان پرهیز می‌کردند. (کواکب المنتشرة، ۲۸۴ - ۲۸۵)

هماره اندیشه و روحیه نادر میان دو بخش در نوسان بود. از یک‌سو فاکتور دینی بود که او را وامی‌داشت از پیشوایان بایسته پیروی، همان خلیفگان عثمانی، دنباله‌روی و شنوایی داشته باشد. از سوی دیگر فاکتور ملی بسیار نیرومند بود که او را برای راندنشان از سرزمینش و دفاع از ایرانیان و منافع و مصالح شخصی خود به رویارویی با آنان وادار می‌کرد، پس بر آن شد، استفتایی را بیابد که در آن اجازه بودن دو خلیفه بر حق در یک زمان را در برداشته باشد که چنین چیزی امکان‌پذیر نشد، پس بر آن شد تا عراق و پایتخت‌های شیعه‌آیین و پایگاه آن را بگشاید و همایش دوم را از دانشمندان هر دو سو در نجف اشرف با شعار وحدت برقرار سازد که هر دو سو پذیرای چنین وحدتی نبودند، چون ایرانیان آن را به جهت قبول نداشتن عصمت و حصر اجتهاد که نوآور آن قادر بالله عباسی (۳۳۶ - ۴۲۲ ق / ۹۴۷ - ۱۰۵۰ م) بود، هرگز پذیرای چنین وحدتی نبودند.

نادر در جمادی یکم ۱۱۵۶ [تیرماه ۱۱۲۲ / ژوئن ۱۷۴۳] کرکوک را گشود. فرمان‌روای ترک بغداد، پذیرای شاهی نادر شد. از این‌رو، نادر به کاظمین، کربلا و نجف مسافرت کرد و در روزهای ۲۱ تا ۲۴ رمضان ۱۱۵۶ همایشی در نجف تشکیل داد. این همایش ضد شیعه در پوشش وحدتی که بهای آن از میان بردن تشیع با انکار

عصمت و اثبات حصر اجتهاد در پنج مذهب به جای آیین‌های چهارگانه بود و برای آن توفیق‌نامه‌ای^۱ نوشت و برخی از دانشمندان را وادار به امضای آن کرد.

همایش نجف، سال ۱۱۵۶ / ۱۷۴۳ م

نام برخی از امضا کنندگان که تقیه‌وار آن را امضا کردند در زیر برخی از نسخه‌های این توفیق‌نامه وجود دارد، مانند نسخه‌ای که در کتاب *منشآت* مهدی استرآبادی در ذریعة، ج ۲۳، شماره ۷۹۵۸؛ ج ۳، شماره ۵۹۲؛ ج ۲۲، شماره ۵۹۸۴ آمده است. آن را دکتر عبدالحسین نوایی در کتاب خود نادر شاه و بازماندگانش، چاپ تهران، ۱۳۶۸ خ، برگه ۳۲۸-۳۴۰ گرد آورده است. نام گروهی اندک از آن‌ها در این جلد آمده است.

نام برخی از دانش‌پژوهان امضاکننده همراه با نادر شاه در آن سفر: میرزا محمدعلی فرزند ملا شفیع نایب صدارت علیه‌عالیه؛ میرزا محمدحسین فرزند عبدالکریم قاضی عسکر؛ آقا حسین فرزند آقا ابراهیم شیخ‌الاسلام اردوی معلی؛ میرزا بهاء‌الدین محمد شیخ‌الاسلام کرمان؛ میرزا صدرالدین محمد شیخ‌الاسلام دامغان؛ قاضی هرات؛ آقا حسین شیخ‌الاسلام سبزوار؛ شیخ‌الاسلام استرآباد؛ شیخ‌الاسلام شیروان؛ شیخ‌الاسلام تهران؛ شیخ‌الاسلام شیراز؛ قاضی جام؛ شیخ‌الاسلام نیشابور؛ سید محمد پیش‌نماز قم؛ میرزا ابوالقاسم شیخ‌الاسلام

۱. عبدالله سويدی (۱۱۰۴-۱۱۷۴) در کتاب خود *الحجج القطعية في الرد على الشيعة* (ذریعة، ج ۱۷،، برگه ۱۶، شماره ۹۱) آن را جریده (روزنامه) نامیده است (مترجم).

قم؛ سید حسین پیش‌نماز کاشان؛ آقا مرتضای شیخ‌الاسلام نایین؛ ملارفع شیخ‌الاسلام یزد؛ ملانصیر مازندرانی؛ آقا مهدی لاریجانی شیخ‌الاسلام گیلان؛ آقا مسیح دهدشتی؛ حاجی صالح شیخ‌الاسلام خلخال؛ شیخ‌الاسلام مراغه؛ سید محمد شیخ‌الاسلام ایروان.

گروهی از اندیشمندان که همراه شاه در سفرش نبودند: حاجی مهدی نایب صدارت خراسان؛ میرزا محمد رحیم شیخ‌الاسلام اصفهان؛ خطیب خراسان؛ شیخ‌الاسلام سمنان؛ شیخ‌الاسلام ارومی [ارومیه]؛ قاضی اردبیل؛ میرزا مقیم خادم آستان قدس رضوی؛ محمدعلی خادم آستان قدس رضوی؛ شیخ‌الاسلام شوشتر؛ آقا شریف شیخ‌الاسلام خراسان؛ میرزا اسدالله شیخ‌الاسلام تبریز؛ ملا طالب شیخ‌الاسلام مازندران؛ شیخ‌الاسلام قزوین؛ حاجی زکی شیخ‌الاسلام کرمانشاه (کواکب المنتشرة، ۲۹۰)؛ شیخ‌الاسلام کازرون؛ میر مهدی پیش‌نماز اصفهان.

گروهی از اندیشمندان میان‌رودان: دخیل‌علی قاضی کربلا؛ سید نصرالله مدرس کربلا (کواکب المنتشرة، ۷۷۵ - ۷۷۸ همین کتاب)؛ مهدی فتونی (کواکب المنتشرة، ۷۵۶ - ۷۵۸)؛ علی فرزند حمزه

شیخ الاسلام کرکوک؛ محمد فرزند احمد جزایری؛ احمد فرزند درویش؛ ملامحمد خطیب نجف؛ عبدالله فرزند حسین سویدی^۱.

گروهی از اندیشمندان بخارا: محمدباقر دانشمند بخارا؛ میرعبدالله صدر بخارا؛ قلندر خواجه بخارا؛ شاهم خواجه بخارا.

گروهی از اندیشمندان افغانی ابدالی و غلیجه قندهار: ملاحمزه شیخ الاسلام افغانی؛ جمشید پیش‌نماز افغانی؛ علی مدرس افغانی؛ محمدامین هندی؛ یاسین مفتی بغداد و شاهد [ناظر همیشگی همایش].
توافق‌نامه با انشای میرزا مهدی استرآبادی (کواکب المنتشرة، ۷۵۳ - ۷۵۶) در ۲۴ شوال ۱۱۵۶ نوشته شد که با اندکی اختلاف در جهانگشای نادری و منشآت میرزا مهدی (کواکب المنتشرة، ۷۰ - ۷۶) بدون نام امضاکنندگان آورده است. همان‌گونه که عبدالله سویدی (۱۱۰۴ - ۱۱۷۴ ق) به گستردگی در کتاب خود **حجج القطعية** آورده است. گزاره این کتاب در **معجم المطبوعات**، برگه ۱۰۶۶ یاد شده است.

^۱ عبدالله سویدی (۱۱۰۴ - ۱۱۷۴) در کتاب خود **الحجج القطعية في الرد على الشيعة** (ذریعة، ج ۱۷،، برگه ۱۶، شماره ۹۱) آن را جریده (روزنامه) نامیده..

محمد مهدی فرزند صالح قزوینی زاده کاظمین و ساکن کویت در کتاب خود *قامعة المبدعین* (ذریعة، ج ۱۷، برگه ۱۶، شماره ۹۱) و سید محسن امین عاملی در جزو دوم کتاب *معادن الجواهر* (ذریعة، ج ۲۱، برگه ۱۷۶) و به نقل از آن در *اعیان الشیعة*، ج ۴۱، برگه ۸۶ - ۹۶ آن را رد و نقض کردند.

به هر رو سیاست نادر برای سنی کردن مردم به شکست انجامید. همان گونه که می گویند: گماشتگان و پاسداران او در شب یازدهم جمادی یکم ۱۱۶۰ [۳۱ اردیبهشت ۱۱۲۶ / ۲۱ می ۱۷۴۷] با تشویق گروهی به ریاست معیر الممالک که یکی از وزیران او به شمار می آمد و از مخالفین فراخوان وحدت به بهای نابودی تشیع بود و از دوست داران خاندان صفوی به شمار می آمد^۱، او را کشتند.

روابط روحی روانی میان خاور و باختر

پس از تقسیم خاورمیانه اسلامی در سده دهم هجرت میان عثمانیان سنی در باختر فرات و صفویان شیعه در خاور دجله، فشار دینی بر دو سرزمین افزایش یافت. نتیجه آن افزوده شدن مهاجرت های ایدئولوژیک به پناهندگی های سیاسی گذشته بود. همواره پناهندگی از ایران به باختر عثمانی بسیار کمتر بوده است و بیشتر منحصر به گروهی اندک از بزرگان و سران سیاسی، مانند مخدوم قزوینی (طبقات اعلام الشیعة، احیاء الدائر،

^۱ جهانگشای نادری؛ انوار، برگه ۷۹۹ به نقل از: Mouyer Khan, peper Bazin.

برگه ۲۴۵) است، ولی به جای آن پناهندگی از سرزمین‌های عثمانی، مانند عراق، سوریه، یمن و به ویژه لبنان به سوی ایران بسیار گسترده، فراگیر و مردمی است و آن به جهت کشتار فراوان شیعیان به وسیله فرمانروایان و کارگزاران عثمانی در آن سرزمین‌ها می‌بود. زندگی‌نامه بسیاری از آنان را حرعاملی (۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ ق) در کتاب *امل الآمل*^۱ و کتاب‌هایی که در ذیل *امل الآمل* نوشته شده آورده است که همگی از همین گروه مهاجران بودند. سید صدر برخی از این کشتارها را در کتاب *تکملة الامل الآمل*^۲

مهاجران به همراه خود ته‌نشست‌ها و رسوبات ایدئولوژیک سنی‌گرایانه ضد عرفان شیعه را نیز آوردند و این رسوبات را در تبعیدگاه‌های خود در ایران به گونه دفاع از اخباریان آشکار ساختند و از سوی دیگر گرایش‌های سنی‌گرایانه شاهان صفوی که از گذشته‌های دور در خانواده داشتند (کواکب المنتشرة، ۵۴۶) نیز بر آشکارتر

^۱ کتاب *امل الآمل*: نام دیگر آن *تذکرة المتبحرین فی العلماء المتأخرین* است. سرگذشت زندگی بزرگان، راویان حدیث و اندیشمندان شیعه‌ای که از جبل عامل و جز آن برخاسته‌اند. مؤلف در این کتاب به ذکر معاصران معروف شیخ طوسی و بزرگان و رجال نزدیک به زمان شیخ اکتفا کرده است. این کتاب در واقع متمم و مکمل کتاب میرزا محمد فرزند علی استرآبادی است. کتاب به ترتیب حروف الفب در دو بخش تنظیم شده است. بخش اول مشتمل بر شرح حال ۲۱۴ نفر و بخش دوم علماء متأخر از شیخ طوسی که مشتمل بر ۱۱۲۲ نفر است. در بخش دوم بعضی از شرح حال‌ها را بسیار مختصر آورده است. شیخ حرعاملی، محمد فرزند حسن (۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ ق / ۱۶۲۴ - ۱۶۹۳) در شرح حال علماء به ولادت، وفات و قسمتی از اشعار و نوشته‌های آن‌ها اشارتی دارد (مترجم).

^۲ *تکملة الامل الآمل*، سید حسن صدر (۱۲۷۲ - ۱۳۵۴ ق)، پژوهش حسین علی محفوظ، عبدالکریم دباغ و عدنان دباغ، دارالمورخ، بیروت، لبنان (مترجم).

شدن آن‌ها یاری رساند. از این‌رو، تهاجم علیه اصولیان، به ویژه فیلسوفان و مدرسه‌های پراکنده آنان در شیراز، کاشان و خراسان افزایش یافت. آنان، اینان را متهم به شعوبی و غلو و حتا الحاد می‌کردند (ذریعة، ج ۱۹، ۱۱، ۲۴؛ طبقات اعلام الشیعة، الروضة النضرة، ۴۷۸) و چه بسا در زمان‌هایی آنان را از پخش کتاب خود باز می‌داشتند و آن‌ها را با آب می‌شستند. (کواکب المنتشرة، ۳۸۲؛ ذریعة، ج ۱۱، شماره ۱۰۱۸) همه این‌ها با فشار نیروهای حاکمیتی انجام می‌گرفت. افزایش این فشارها، برخی از این دانشمندان را که می‌خواستند در سرزمین خود بمانند، به بازگشت [به گذشته] واداشت. این بازگشت:

- یا در مواضع خردگرایانه ایشان بود که این بازگشت برای ماندن در میهن خود ایران بود، ماندن دست کشیدن فیض کاشانی (۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ ق) از برخی عقاید خود است؛

- و یا گذار از مکتب تند و تیز ملاصدرا و رفتن به مکتب میانه‌روی رجب‌علی که برای قاضی سعید (کواکب المنتشرة، ۳۰۹ همین کتاب) و برادرش حکیم محمدحسین (کواکب المنتشرة، ۲۱۵) رخ داد؛

- و یا گاهی به گونه رانده شدن از شهر خودش در سرزمین ایران بود، همان‌گونه که برای فیلسوف صادق ارجستانی (د: ۱۱۳۴ ق) روی داد. (کواکب المنتشرة، ۳۵۹)؛

- و یا بیرون آمدن از ایران و رفتن به سوی خاور و هند پایگاه گنوسیزم و عرفان بود، نمونه آن برای فندرسکی (۹۷۰ - ۱۰۵۰ ق) روی داد. (روضه النضرة في قرن الحادي عشرة، ۴۵۰) و همانند آن برای داود حکیم (کواکب

المنتشرة في القرن الثاني العشرة، ٢٥٠ - ٢٥٢) رخ داد. هرگاه فرد مورد اتهام، بازگشت ایدئولوژی را نمی‌پذیرفت، کشته می‌شود، همان‌گونه که این سرنوشت گروهی از شهیدان این راه شد (کواکب المنتشرة، ٣٥٤) و فرد را مثله کرده، زبانش را می‌بریدند، همان‌گونه که برای نوادهٔ صدرا فیلسوف شیرازی رخ داد (کواکب المنتشرة، ٢٦٧).

برخوردهای فلسفی

دیدگاه برتر و چیره بر مکتب‌های فلسفی خاور فرات تا هندی، در این روزگار پیرامون دیدگاه‌های گنوسیستی سهروردی (٥٤٩ - ٥٨٧) می‌چرخید، به ویژه کتاب او *هیا کُل النور* که جلال دوانی (٨٣٠ - ٩١٨) آن کتاب را برای حکومت پیشین شرح کرد، ولی شرح او مورد خوشنودی منصور دشتکی (د: ٩٤٨ق) وزیر شاه طهماسب یکم (٩٣٠ - ٩٨٠ق) قرارگرفت و دشتکی بر آن شد تا شرح دیگر که بیشتر رویکرد گنوسیستی داشت بر آن بنویسد و بخش‌های سنی‌گرایانهٔ دوانی را ردّ کند. از این‌رو، این دو شرح کتاب انگیزه‌ای برای درگیری‌های فلسفی میان دو مکتب آموزش شیرازی، دوانی و دشتکی شد. برخی از مسائل فلسفی مورد گفتگوی این دو مکتب در سدهٔ دهم (احیاء‌الدائر، برگهٔ ٢٢١ و ٢٤٤ و ٢٥٦) و در سدهٔ یازدهم بود. ما این گفتگوهای فلسفی، دینی و سیاسی را میان متکلمان دو دولت [صفوی و عثمانی] نیز می‌بینیم، مانند گفتگوی میان نوح افندی رومی (د:

۱۰۷۰ق) و علی نقی کمره (د: ۱۰۶۰ق)، (روضه النضرة، برگه ۶۸ و ۴۱۸؛ ذریعة، ج ۵، شماره ۲۳۸) و قاضی سیفی سفیر ایرانی (روضه النضرة، برگه ۴۵۵) است.

هماره فشار ایدئولوژیک از سوی مردان سیاسی عثمانی به مردان حکومت صفوی منتقل می‌شد و این به جهت ناتوانی علمی و ناتوانی در ایستادگی سیاست‌مداران حکومت صفوی در برابر سیاسیون حکومت عثمانی بود و این فشار را از راه‌های گوناگون بر فیلسوفان شیعه در ایران وارد می‌ساختند که من بخش‌هایی از آن را در زندگی‌نامه داماد (روضه النضرة، ۷۰) و پس از مرگ شاه صفی متحفظ [آگاه] (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲) آورده‌ام. او فشارآورنده بر صدرا و مدرسه او و کمره‌ای بود تا آن که شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ق) آمده و به تشویق رجب‌علی تبریزی (د: ۱۰۸۰ق) پرداخت تا به ردّ دو نظریه ملاصدرا در اصالت وجود بپردازد و از نظریه سهروردی در اصالت ماهیت نور دفاع کند. او اشتراک وجود لفظی ملاصدرا را در سخن او به اشتراک وجود معنی توجه نمود. از این‌رو، چیرگی علمی اصفهان به دست رجب‌علی افتاد، ولی با درگذشت او در ۱۰۸۰ق نظریه‌های او شکست خوردند و دیدگاه‌های ملاصدرا در شیراز، اصفهان، کاشان و سبزوار پیروز شدند. (ذریعة ج ۱۳، س ۵؛ روضه النضرة، برگه ۲۱۵ - ۲۱۶)

برخوردهای فقهی

پس از همایش ویژه نماز آدینه در دهه هشتم سده پیشین (روضه النضرة، ۵۲۵) برخی سخت‌گیری‌هایی درباره این مسئله پیش آمد و به دنبال آن برخی از پیش‌نمازهای آدینه را از مقام خود برکنار کردند، در حالی که یک سده حکومت به تقویت این نهاد برخاسته بود. از این‌رو، گروهی از ایشان از حکومت صفوی روی برگرداندند. نادر شاه برخی از آن‌ها را تأیید کرد، مانند جزائری در خوزستان (کواکب المنتشرة، ۴۵۶) و رفیع گیلانی در خراسان (برگه ۲۸۴) و آنانی که در همایش دشت مغان شرکت داشتند. (کواکب المنتشرة، ۴۸۴ - ۴۸۵) نماز آدینه پس از فروافتادن نادر شاه از فرمان‌روایی نزد کسانی که آن را هم‌چون نیایش به تنهایی و نه سیاسی، مانند دیگر نمازها، بایسته می‌دانستند، انجام می‌گرفت و گروهی نیز آن را به طور کامل کنار گذاردند.

سپاس مرخدای را در آغاز و پایان.

علی‌نقی منزوی، تهران، اردیبهشت ۱۳۷۲ خ.